



با هر خنده تو شیرینی بر لب میزنم  
بی بهانه دوست دارم  
بی بهانه نگاهم کن محتاج نگاه توام  
به بی کرانی آب اقیانوس  
ستایش می‌کنم تورو **هانیه پورحیدر**

بیا بی بهانه عاشق بشیم  
بیا بی دلیل بخندیم  
چه شیرین خنده‌ات مانند شیره عسل  
خوشا به حالم  
با تو  
خوش به حال دیگرانم



هاله محمودی

**نقاب**

عمری است بیت اولم درگیر دوّم  
می‌شود  
رنگِ غزل در کوچه دلواپسی گم  
می‌شود

انگار سقفی از ریا، پوشانده شهر  
عشق را  
شور و شغف قربانی افکار مردم  
می‌شود

باید برای زندگی، درمانِ قطعی  
چاره کرد  
وقتی بهشت آرزو هم نرخ گندم  
می‌شود

در روز، کفرست از می و مستی  
سخن گفتن ولی  
انگورِ دزدیده شده، شب راهی خُم  
می‌شود

هر کس که می‌بینی زده یک  
صورتک بر چهره‌اش  
کژدم شده پروانه و پروانه کژدم  
می‌شود



مهدی عطارزاده

**خصائل**

از خصائل شش بگویم گوش دار  
سه از آنها را بسی نیکوش دار  
آن سه دیگر تو را زایل کند  
هم شما را بر بدی نائل کند  
سه اول چون کنی خود احترام  
سه دوم را بکن بر خود حرام  
سه اول، عقل و مهر است و حیا  
سه دوم، ۱- تکبر ۲- حسد ۳- آز ما  
عقل ما و کبر ما، جا در سر است  
مهربانی و حسد، جا در دل است  
هم حیا و هم طمع، در دیده‌اند  
این سه تا با آن سه تا پیچیده‌اند  
با تکبر عقل از سر می‌رود  
نیکیت را می‌برد نکبت دهد  
مهربانی خصلتی انسانی است  
آن حسد هم خصلتی شیطانی است  
مهربانی رقت قلبی دهد  
هر حسد هم بخل بر دل می‌نهد  
نور چشمانت بُوَد، آن از حیا  
با طمع، آن می‌رود از دیده‌ها



مینا پاک نیا

هوشیار شو ای یار مسیحا سخنم  
با هر نفست رفته به معراج منم  
دل معتکف کوی تو کردم بسزا  
تا قبله کنی دل، بنمایی وطنم  
من چنگ زنان طالب حاجات شوم  
گر شهره و رسوا بکند پیرهنم  
ای شاه دم از چه خموشید بگو  
لشگر نکشی یار ، به تاراج تنم  
حاجت چه به کافور، اگر خاک رهت  
تطهیر نماید بدنم یا کفنم  
از هجر رخت فرط جنون کشت مرا  
سخت است تومردانه بفهمی که زخم



سیدحسین حسینی

کنون کز این روشن کنی به  
سراچه فانی نور رخت صحن  
روانهام  
بشنو تو آخرین روزی که پا به راه  
غزل عاشقانهام وفا می‌نهی دگر  
پرواز من به ملک جز مثنی استخوان  
سلیمان غریب تو نیابی نشانهام  
نیست گفتمی چه آمده به  
شد تنگ‌تر زچشم سرطفل اشک تو  
لثیم آشیانهام کردم فدای  
منت پذیر پنجه ناز تو آن ناز  
مرگم که می‌کند دانهام  
آسوده از ملامت تنها رفیق راه من  
اهل زمانهام اندر طریق عشق  
با مژده وصال تو اشک سحر گهی  
کردم تحملش شد و آه شبانهام  
باری که در فراق از این سراچه  
کشیدم به شانهام می‌روم و بر لبان  
عمرم به سر رسید عشق  
و نشد یک شب از باقی بود همیشه  
وفا حسینی ترانهام



**منتظر داستان و اشعار شما هستیم**  
لطفاً مطالب خود را با درج شماره تلفن به دفتر روزنامه یا آدرس الکترونیکی ذیل ارسال نمایید. ضمناً روزنامه در ویرایش مطالب ارسالی، آزاد است و مطالب ارسالی برگشت داده نمی‌شود.  
toloudaily@gmail.com  
کارشناس (این شماره) سرویس ادبی-هنری: **محمود شیربازو**

وقتی تمام دوستان پشت نقابند  
با دشمنان هم‌خانگی، کار کمی نیست  
جایی که نادان ادعای برتری کرد  
در پاسخش فرزانی، کار کمی نیست  
دستی ترا از من جدا کرد و نفهمید  
از خویشتن بیگانگی، کار کمی نیست

این روزها دیوانگی، کار کمی نیست  
با خویشتن، بیگانگی، کار کمی نیست  
از بستر یک پيله متروک، پرواز  
تا باور پروانگی، کار کمی نیست  
پرواز کردن تا به آبادی رسیدن  
از دامن ویرانگی، کار کمی نیست



نیره جهان‌بین